

رسالت (عصمت رسولان)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث‌های مقارنه بین ادیان و همچنین مقارنه با عقول و فطرت‌ها و سایر جهات، که به حساب حجت و دلیل بر مطلبی آورده می‌شود بحث‌های اجتماعی است. احياناً انسان بحث فردی می‌کند که خود قانع گردد، من شیعه، فلان سنی، فلان مسیحی، فلان یهودی، این قانع‌کننده خود است اما درصدی است، صددرصد نیست؛ چون شاید دیگران هم براهینی داشته باشند که انسان را قانع کنند و یا انسان را به تردید بیندازند. اما اگر بحث اجتماعی باشد که در اختصاص متخصصین علوم اسلامی است، چون افکار غیر متخصصین کشش ندارد، و نوعاً قدرت ندارند که بتوانند حجج دیگران را، مخالفین را، گوش بدهند و آن‌ها را رد کنند. بعضی البته این‌طور هستند. اما کسانی که می‌خواهند عالم ربانی باشند و افاضه نور و هدایت کنند، برای این‌ها استدلال‌ات فردی قانع‌کننده خود شخص کافی نیست. چه درونی باشد چه برونی.

درونی به این معنا که ادله فطری آن‌ها و ادله عقلی آن‌ها و آنچه را خود دریافت کرده‌اند با تفکرات و مطالعات خود، آن‌ها را قانع کند، ایمان‌ما هست، اما ایمان کافی نیست. و لذا خداوند متعال در سوره مبارکه طه به موسی (ع) به عنوان بزرگترین عالم ربانیه دوران شریعت تورات خطاب می‌فرماید: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ

بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَى»^۱ «فَلَا يَصُدُّنَكَ» یعنی چه؟ و «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا»^۲ این اخبار وحی است که قیامت آینده است، حالا «أَكَادُ أُخْفِيهَا» مطالبی است که اینجا جای آن نیست.

«فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا» تو را صدّ از آخرت نکند، از معرفت به آخرت، یقین به آخرت، عمل برای آخرت، کسی را صدّ نکند، یعنی چه؟ آیا نهی نسبت به کسانی است که صَادٌّ عَنِ السَّبِيلِ آخِرَةَ هَسْتَنْد؟ خب می‌کنند، شیطنتها را انجام می‌دهند. یا نه، نهی به موسی (ع) است و همین‌طور است. موسی (ع) باید قدرت دوگانه داشته باشد که با این قدرت دوگانه اضافه بر ایمان شخصی خود، باید خود نگه‌دار در برابر تمام افکار مضادّه هم باشد.

«فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَى» هرگز نکند منکران قیامت از نظر علمی و از نظر عقیدتی و از نظر عملی تو را صدّ کنند، هرگز، «لَا يَصُدُّنَكَ» که نون تأکید ثقیله است، هرگز تو را صدّ نکند از آخرت، «فَتَرَدَى» سقوط می‌کنی در لاعلمی و در لایمانی و در لاعملی. این خطاب به موسی است، به همگان این‌طور نیست. البته همگان به مقدار قدرت و توان خودشان، اما کسی که عالم ربانی است، و اضافه بر آنکه خود مامور به ایمان است تا آنجا که ممکن است، بایستی دیگران را هم در امواج بحار ضلالت نجات بدهد «فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا».

باید موسی آن‌قدر در بعد دوم که بعد اجتماعی علمی و عقیدتی و معرفتی و عملی به آخرت است، آن‌قدر باید قوی باشد که تمام قوای مضادّه را خرد کند. یا به آن‌ها جواب بدهد آن‌ها را قانع کند، یا اگر بر فرض، آن‌ها قانع نشدند ابوجهل‌صفتی و ابولهب‌صفتی کردند، در موسی، در عالم ربانی داعی الی الله هرگز تأثیر نکند. پس ما اگر می‌خواهیم عالم ربانی باشیم و اگر متخصص در معارف کتاب الله و سنت رسول الله باشیم، دو بعدی باید قدم برداریم:

بعد اول: علم و عقیده و عمل خودمان که تکمله نفسی است، منهای اجتماع، منهای مضادّه‌ها؛

و بعد دوم این است که تمام ضدیت‌هایی که هست و یا خواهد بود و یا بوده است ما در نظر بگیریم، که یا جوابگوی آن‌ها باشیم و طرف را نیز به راه هدایت

۱. طه، آیه ۱۶.

۲. همان، آیه ۱۵.

بیاوریم، و یا اگر طرف به راه هدایت نیامد؛ چون «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۱ هست، اما ما با گمراهی آن‌ها همراه نشویم.

این بحث‌های مقارنی که آقایان ملاحظه می‌فرمایید در کتاب عقائدنا و در کتاب رسول الاسلام و در کتاب المقارنات و حتی در کتاب حوار و حتی در علی و الحاکمون که نامش حوار نیست و حتی به صورت جامع در تفسیر الفرقان و در کل کتاب‌هایی که آقایان احیاناً ملاحظه می‌فرمایید، حالت مقارنه دارد.

ما چه می‌گوییم، و به چه دلیل می‌گوییم، دیگران چه می‌گویند و دلیل آن‌ها چیست. بعد اول ما چه می‌گوییم و معتقد هستیم «لو خَلِّينا و أنفُسنا»، بعد دوم دیگران چه می‌گویند؟ ما باید بدانیم دیگران چه می‌گویند تا بتوانیم جوابگوی اعتراضات دیگران باشیم، تا بتوانیم به عنوان متخصص در علوم ربانی، عالم ربانی باشیم، طرف را ذوب کنیم نه اینکه ذوب شویم در برابر او؛ چون زندگی تکلیف، دارای سه بعد است، زندگی تکلیف یک مثلی را تشکیل می‌دهد. انسان ذوب شود یا ذوب کند یا نه ذوب شود و نه ذوب کند، نه ذوب شود در انحرافات دیگران، و نه ذوب کند، این حالت متوسط ایمان فردی است.

در آنجایی که ما زندگی می‌کنیم طوری باشد که ما خود نگه‌دار باشیم از نظر عقائد و معارف و اعمال خودمان، نه ذوب شویم در اثر انحرافات دیگران، و نه ذوب کنیم.

حالت پست این است که حتی ایمان ما خودنگه‌دار نباشد. احیاناً با یک افکار غلط درونی ذوب شویم و همراه گردیم، یا احیاناً در اثر بعضی از برخوردهای همراه-کننده ذوب شویم، این ایمان درستی نیست. و مرحله علیا عبارت است از اینکه ذوب نشویم، خودنگه‌دار باشیم و دیگران را ذوب کنیم. در مقابل دیگران بتوانیم جبهه عقیدتی کامله بگیریم. یا طرف ایمان می‌آورد و یا طرف ایمان نمی‌آورد و شما را همراه نمی‌کند یا اینکه بعد سوم که قابل قبول نیست، طرف شما را همراه کند نه. در کل این ابعاد عالم ربانی کسی است که یا طرف را به راه هدایت بیاورد یا همراه نشود. رسول الله (ص) سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مقداد‌ها و این‌ها را به راه آورد با درجات گوناگونی که داشتند، اما ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها را نه آنکه نتوانست، بلکه

۱. بقره، آیه ۷.

آن‌ها «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» بودند و «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا»^۱ بودند.

حالا حوزه‌های مبارکه روحانیه، اعم از شیعه و سنی، معنای حوزه بودن این‌ها این است که ما آنچه را اعتقاد داریم تبلور دهیم. آنچه را شخصاً باور کرده‌ایم، أحياناً ممکن است تزلزل یابد، به حساب درونی تفکرات خود، و حالات گوناگون خود یا به حساب برخوردهای با دیگران تزلزل یابد، یا از بین برود، این اشکالات را و این تزلزلات را با تبلور دادن معارف ایمانی نسبت به مبدأ و معاد و بین المبدأ و المعاد و فروع اسلامی، ما نگهبان باشیم و إلا اگر با یک مادی بحث کنیم و متزلزل گردیم، با یک مسیحی یا یک یهودی یا زردشتی یا هر کسی بحث کنیم متزلزل گردیم، یا متزلزل نگردیم، او قابل هدایت است، اما حجت ما حجت بالغه نباشد و نتواند او را به راه بیاورد و حال آنکه او می‌خواهد به راه بیاید، ما عالم ربانی نیستیم.

این مقدمه را به این جهت عرض کردم که ما کتاب عقائدنا را که مقایسه و مقارنه عقاید سه‌گانه اصلی که هندسه بنیاد کل اسلام‌ها است، مخصوصاً اسلام اخیر، این را به طور مقارنه بحث کنیم. و این مقارنه دارای دو بعد است: یک بعد کتابی، که سه کتاب تورات و انجیل و قرآن را با هم مقارنه و مقایسه کنیم. این دارای نتایجی است. هم ما قوی‌تر می‌شویم در اعتقاد و اعتماد به قرآن، و هم یهود و نصاری در ضمن این مقارنه می‌فهمند آنچه را دارند کم است، آنچه را دارند ضلالت و هدایت ممزوج است. پس لابد آنکه به سوی آن شریعتی که فوق شریعت آن‌ها است و کتابی که فوق کتاب آن‌ها است، ضلالت‌هایی که کتاب‌های آن‌ها دارد، ندارد، و هدایت‌هایی که در کتاب‌های آن‌ها هست تبلور یافته است و حالت دوام الی یوم الخلود را این کتاب دارد که این حالت ربانیت علم است و ربانیت معرفت است. این در بعد کتاب.

و در بعد عقلی هم، چون مبنا و فرودگاه اصلی کل شرایع الهیه عبارت است از عقل‌های ما، مخصوصاً عقل‌هایی که متفقاً علیها است بین كافة أرباب العقول و مکلفین، مقارنه عقلی کنیم، عقل انجیلی چه می‌گوید، عقل یهودی چه می‌گوید،

۱. نمل، آیه ۱۴.

عقل مسلم چه می‌گوید، مقارنه عقلی، ما اینجا هم مقارنه عقلی داریم و هم مقارنه نقلی.

در این مقارنه عقلی و این مقارنه نقلی، تبلور درونی و برونی است. تبلور درونی که مقارنه عقلی است، هر قدر بحث کنیم و مناظره کنیم و دقت کنیم و داد و ستد معارف عقلی را بکنیم، تبلور در معتقدات عقلی بیشتر می‌شود. و تبلور برونی عبارت است از رسالات انبیاء که متمثل است در کتاب‌های آسمانی که فعلاً معترفٌ علیها است بین طوایف ثلاث که یهود و نصاری و مسلمین است.

ما در کتاب مقارنات، آغازی که اینجا ذکر شد و بحث شد به طور اشاره و مختصر عرض می‌کنیم:

«مقارنات فی النبوات بین القرآن و عهدین» که عهد عتیق و عهد جدید باشد، اینجا «الطلاب الإنجیلیون» که سؤال کردند «ما هی نظریة القرآن بالنسبة لرجال الوحی بصورة عامة» تا آخر، المناظر که روز آخر بحث عرض کردم که قاعده اصلی مناظره چند جهت دارد: یک جهت اینکه شما که محق هستید و واقعاً خود را محق می‌دانید و محق هستید، اگر در مقابل مبطل قرار بگیرید، شما حقایق خود را اول نگویند، بگذارید حرف‌هایش را بزند، حرف‌ها را که زد، بدترین و فاسدترین حرفی را که دارد، محور ایراد قرار بدهید، او ذوب می‌شود. کما اینکه مناظرات انبیاء (ع) کلاً در قرآن شریف که ذکر شده این است که به موسی (ع) عرض شد که «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى»^۱ کارت را بکن. حضرت فرمود نخیر شما هر کاری می‌خواهید بکنید. آن‌ها که سحر کردند «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ»^۲ موسی عصا را انداخت، تمام آن‌هایی که آن‌جا انداخته بودند همه را خورد و مطلب تمام شد.

اینجا جمعیه المرسلین که ما مطالبه می‌کنیم از انجیلی‌ها، که دعوت‌ها فقط در انجیلی‌ها است، در مسیحی‌ها بقول عام، در یهودیت نیست. یهودی‌ها در میان این سه شریعت، اصلاً دعوت به سوی یهودیت ندارند. یک اصلش این است که این‌ها می‌گویند که فقط نسل یهودا است که این‌ها ابناء الله هستند، اوداء الله هستند، اهل الجنة هستند، بقیه حیوان هستند به صورت انسان خدا خلقشان کرده که شایستگی داشته باشند خادم این‌ها باشند.

۱. طه، آیه ۱۹.

۲. اعراف، آیه ۱۱۶.

این عقل یهودی‌ها این‌طور است. فکر یهودی‌ها این‌طور است. در آن تفسیر مفصل تورات هم، این مطلب ثابت است و در دعایات و تبلیغاتی که برای خود می‌کنند، اصالت انسانی نه تنها اصالت انسانی، اصالت ابناء الله، اوداء الله بودن و هر غلطی می‌کنند باشد، که در قرآن شریف این مطلب زیاد است بعداً بحث خواهیم کرد به مناسبات.

و لذا این‌ها دعوت به یهودیت ندارند، اگر کسی هم برود یهودی بشود، مشرکی یا مسلمانی یا مسیحی برود یهودی بشود؛ حساب می‌کنند آیا این از نسل اسرائیل هست یا نه؟ اگر از نسل اسرائیل است بسم الله، استقبال می‌کنند، و اما اگر از نسل اسرائیل نیست هرگز قبول نمی‌کنند. در اسرائیل غاصب که الآن رسمیت سیاسی پیدا کرده است، غیر ممکن است که شناسنامه یهودی بدهند به کسی که هرگز اسرائیلی نیست، پس این‌ها هیچ.

فقط کاری که یهودی‌ها می‌کنند افساد است، یعنی عقاید صحیح را، اسلامی باشد یا بعضی از عقاید مسیحی باشد، این‌ها بمباران می‌کنند کل عقایدی که بر خلاف عقیده یهودیت است، این‌ها فقط سلب دارند، ایجاب ندارند، و حال آنکه دعوت الی الله باید نقش لا اله الا الله داشته باشد، سلب کند باطل‌ها، و ایجاب کند حق‌ها را. این‌ها جنبه سلبی دارند، جنبه تخریبی دارند، فقط خراب می‌کنند. فقط هر کس عقیده‌ای به اسلام دارد، عقیده‌ای دارد، هر نوع عقیده‌ای دارد بر خلاف دین یهودیت این را خراب می‌کنند، جای آن عقیده یهودیت نمی‌آورند، فقط می‌پذیرند از کسانی که از نسل اسرائیل هستند. این برای یهودی‌ها.

اما مسیحی‌ها این‌طور نیستند. مهم‌ترین تبلیغات و دامنه‌دارترین و وسیع‌ترین و پرخرج‌ترین و جدی‌ترین تبلیغات را از تمام ملل عالم بیشتر مسیحی‌ها دارند. چقدر مخارج، چقدر کتاب‌ها، چقدر مراسلات، چقدر شاگرد دارد کلیساهای مسیحیت، شاگردهای پستی که پستی نامه می‌نویسد. اول درس می‌دهد. بعد جواب می‌خواهد، بعد جایزه می‌دهد. با جایزه مالی دادن با تشویق کردن اگر در کشور خودشان هستند، مقام دادن، شخصیت دادن، عنوان دادن، به هر طریقه‌ای که امکان دارد مردم را دعوت به سوی مسیحیت می‌کنند و می‌گویند مسیحیت است تنها عقیده‌ای که در کل عالم باید اصالت داشته باشد و دیگران هیچ هستند باید به این طرف بیایند.

و اما مسلمان‌ها، من چه عرض کنم که تبلیغات مسلمان‌ها چگونه است؟ مسیحی‌ها بر محور انجیل و کتاب‌های انجیلی با آن خرافات و مزخرفاتی که در آن

هست و ایجاد کردند، تبلیغات می‌کنند. بد را به چهره خوب نشان می‌دهند، خوب را به چهره بد نشان می‌دهند، آن‌قدر تلویزیون‌ها و رادیوها و چاپ‌خانه‌ها، کلیساها و پول‌ها و عرق‌ها و شراب‌ها و مقام‌ها و میزها، اما ما مسلمان‌ها از اصل قرآن دور هستیم. تکرار نمی‌کنم.

حالا، در مقارنه ما مقارنه با تورات اگر می‌کنیم؛ چون مسیحی‌ها تورات را قبول دارند نه به عنوان شریعت دائمه، به عنوان شریعت موقته، قسمتی از آن را هم البته قبول نمی‌کنند، و لذا ما وقتی در مورد مسیحی‌ها صحبت می‌کنیم، مسیحی‌ها وقتی می‌نویسند این کتاب مقدس که آقایان ملاحظه کردید این را مسیحی‌ها تألیف کرده‌اند. اسفار خمسه تورات است و اسفار ملحقه تورات است، انبیاء فرع تورات است، اسفار اربعه انجیل است، چهار انجیل است، و اناجیل فرعیه است، ۵۹ کتاب تقریباً یا بیشتر در اینجا جمع کردند. این کار مسیحی‌ها است. زحمت می‌کشند می‌نویسند، فکر می‌کنند، دقت می‌کنند، شور می‌کنند، چاپ می‌کنند، تبلیغ می‌کنند، تشکیلات می‌دهند، مدارس مسیحی در لبنان درست کردند دستی پول می‌دهند که بچه مسلمان‌ها بروند آنجا درس بخوانند کم‌کم مسیحی شوند. مدارس مسیحی را از نظر کتاب و مدرسه و معلم و تشکیلات درسی و غیره بسیار قوی می‌کنند، برای اینکه کم‌کم مردم مسلمان که در لبنان هستند و اکثریت مطلقه دارند، یعنی می‌شود گفت در لبنان بالای هشتاد درصد مسلمان هستند، بیست درصد مسیحی، مع ذلک حکم در دست آن‌ها است، حکومت و قدرت دست آن‌ها بوده که این جنگ‌ها هم شده است. این کارها را دارند می‌کنند.

و حال آنکه تبلیغ اوسع و تبلیغ دامنه‌دارتر و قوی‌تر و مستمرتر باید برای شریعت ما باشد، شریعت خاتم، شریعتی که *إلی یوم القیامة* باقی است، و شریعتی که در ناموس اولی این شریعت که قرآن باشد، هرگز دست نخورده است، چهارده قرن این قرآن موجود است و چاپ‌های مختلف و نوشته‌های مختلف، تفسیرهای مختلف، اما متن قرآن حتی یک نقطه این طرف و آن طرف نشده است، و لذا ما قرائت دیگران را قبول نداریم؛ چون قرائت متواتره مسلمه منذ رسول الله حتی الآن همین قرائتی است که در قرآن موجود هست. یک کلمه و یک حرف حتی از نظر لغوی و از نظر ادبی دشمنان قرآن نتوانستند کاری انجام بدهند که به هر وسیله‌ای می‌توانند می‌خواهند این قرآن را از حالت وحی بیندازند. پس مهم‌ترین تبلیغ باید با ما باشد.

اینجا جمعیه المرسلین امریکن که بزرگان اساقفه و علماء گوناگون مسیحیت هستند، کتابی به نام کتاب الهدایة نوشتند که المطبوع بمعرفتهم و إشرافهم سنة ۱۸۹۸، کتاب‌های دیگری هم نوشته‌اند. کتاب دکتر فندر آلمانی، کتاب ینابیع الإسلام، کتاب عبدالملک، کتاب‌های گوناگویی بر رد اسلام نوشته‌اند، و اخیراً هم در لبنان چهارده کتاب به طور جمعی ولی به نام یک نفر، مطران حداد بیروتی که رئیس مطارنه بیروت است که رئیس کل است، إشراف دارد بر کل مطرانیت‌ها و بر کل کنیسه‌های لبنان، و به معنای دوم بر کل شرق اوسط و خاورمیانه، که لبنان مرکز دعوت مسیحی است برای کل خاورمیانه، بلکه بالاتر از خاورمیانه. این‌ها چهارده کتاب به نام استاد حداد بیروتی در رد قرآن نوشته‌اند که این سه کتاب جواب آن چهارده کتاب و آنچه را که قبلاً نوشته شده، و آنچه را که بعداً نوشته خواهد شد بر محور احتجاجات قرآنی نوشته شده است. و لذا عقائدنا که در لبنان چاپ شد، بعد از چند ماه تمام شد، تمام شد؛ چون کلیساها خریدند و دریا ریختند، ولی فایده ندارد، در دریا ریختن فایده ندارد، این مجدد چاپ خواهد شد.

این‌ها این‌طور می‌گویند در کتاب جمعیه المرسلین امریکن: «لا ینکر انه ذکر فی التوراة بأنّ بعض الأنبياء اقترفوا الآثام» چرا؟ «فإنهم بشر» این حرف خودشان است «فإنهم بشر» آن وقت آثامی که در تورات، آن روز عرض کردم، نسبت به انبیاء داده شده، بدترین گناهان و رذل‌ترین گناهان، حتی گناهان عقیدتی را به انبیاء نسبت دادند، نسبت شرک، نسبت زنا، نسبت دعوت به اوثان، نسبت‌های متعدد، نسبت‌هایی که به اراذل و اوباشی که ایمان آورده‌اند به طور متوسط، به اراذل و اوباش نمی‌شود نسبت داد، به لات‌های آسمان‌جل چاقوکش مسلمان نمی‌شود گفت مشرک، بت را نمی‌پرستد، ولی این‌ها نسبت به سلیمان‌ها داده‌اند. یا فرض کنید آدم‌های عادی مسلمان نمی‌آیند زن کسی را بگیرند با اینکه او زنده است این زن را به خانه خودشان بیاورند، این را به داود نسبت داده‌اند. نسبت به داود بن یسی (ع) در نص تورات موجود است.

چرا این‌ها را آورده‌اند؟ برای اینکه خودشان آزاد بشوند، گناهان را تحریفاً در متن کتاب‌های مقدسه آسمانی جعل می‌کنند، تحریف می‌کنند «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ

الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ^۱ چرا این کار را می‌کنند؟ یکی دشمنی با نبوات است، و در بعد دوم که مهم‌تر است اینکه خودشان در گناهان آزاد باشند، اگر کسی بگوید چرا زن شوهردار را گرفته‌ای؟ می‌گوید داود گرفت.

در نص تورات دارد که جناب داود (ع) نشسته بود، بعد دید روی پشت بام همسایگی‌اش زنی برهنه غسل می‌کند، و این زن اوریا بود، اوریا فرمانده کل لشکر داود بود. معاذ الله، معاذ الله باید گفت چون مطلب خیلی غلط است. چون دید او بسار زیباست، او را به سوی خود خواند و آورد و با او هم‌بستر شد، سلیمان از او متولد شد.

سلیمان کیست؟ سلیمان را تورات، ولد الزنا معرفی می‌کند و بر حسب نسبی که انجیل برای عیسی (ع) دارد، عیسی از فرزندان داود (ع) است، از طریق مادر، پس معاذ الله عیسی ولد الزنا خواهد بود، و در نص تورات هست که فرزند زنا تا ده پشت و تا بیشتر هرگز روی شایستگی و مصلحت را نخواهد دید و حق ندارد در جرگه خداپرستان بیاید. عیسی هم این‌طور است. عیسی طبق نصوص تورات و انجیل حق ندارد در گروه خداپرستان بیاید. پس چرا زعیم خداپرستان شد؟

یا نسبت به سلیمان (ع) نسبت به لوط (ع)، نسبت به نوح (ع) و دیگران، این نسبت‌ها را می‌دهد، بعد روی این نسبت‌ها سرپوش می‌گذارد و می‌گوید: «علی ضعف الطبيعة البشرية» این یک، جنبه سلبی، جنبه سلبی که این همه انبیاء معاذ الله گناهان دارند، و ما معترف هستیم در تورات و در انجیل این نسبت‌ها داده شده است، می‌گویند جنبه سلبی «علی ضعف الطبيعة البشرية» طبیعت بشری ضعیف است، و مقتضای ضعف این است که همه گناهان را مرتکب شود. بعد ایجابی است: «و افتقار العالم إلى فادٍ كريمٍ يخلصهم من الخطيئة و نتائجها» عالم احتیاج دارد به یک کسی که فداکاری کند و این بشری که ذاتی العصیان و طبیعی العصیان است از گناه نجات بدهد. این حرف سنگینی است.

می‌گویند آن فرد مسیح است و مسیح در جنبه روح پسر خداست و در جنبه جسم پسر مریم است، و لذا در اب و ابن و روح القدس که اصل آن هم آب است، می‌گویند که آب یا در اصل آب، این نزول کرد از لاهوت الوهیت، وارد شد در جسم مریم، و متصل شد به جسم عیسی، عیسی متولد شد. پس عیسی دوگانه است؛ یک جهتش

۱. آل عمران، آیه ۷۸.

جهت الهی است که خود خدا در رحم مریم حلول کرد و لذا قرآن می‌گوید: «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً»^۱، «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^۲ نگویند، این‌ها ترکیز کرده‌اند بر این سه موضوع، می‌گویند خدای اصل وارد شد در رحم مریم، و لذا مریم مادر خداست در دو بعد؛ یکی عیسی و یکی خدا هم که وارد رحم مریم شد و متصل به جسم عیسی شد، و اینجا خدای دو بعدی متولد شد، بعد اول خود خداست که آن‌ها می‌گویند روح است، ما می‌گوییم روح نیست، نه جسم است نه روح، و بعد دوم: مسیح متولد شد «وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً أَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» از این حرف‌ها زیاد است که بعداً بحث خواهیم کرد.

[...] شما می‌گویید جنبه بشری دارد و جنبه الهی. آیا با جنبه الهی‌اش فداکاری کرد، خدا خودکشی کرد تا انسان‌ها که ذاتی العصیان هستند پاک بشوند؟ پس خدایی در کار نیست. یا نه، در جنبه جسمی خودکشی کرد که فرزندش - به قول شما - عیسی خود را تسلیم دار کرد و به وسیله تسلیم دار شدن خود را ملعون کرد، و می‌گوید کل لعنات شریعت ناموس که ترک واجبات شریعت الهی و شریعت عمل باشد به او منتقل می‌شود، بعد یک‌جا تمام مسیحیان آزاد می‌شوند.

می‌گوییم مگر او بشر نبود؟ اله بود که در روح خود را فداکاری کرد پس الهی نیست؟ که شما نمی‌گویید. وانگهی اله مگر لازم است خودکشی کند تا گناهان بندگانش از بین برود؟ خوب می‌بخشد، کاری ندارد، یا بشر بود، اگر بشر ذاتی العصیان است جسم مسیح هم این‌طور است.

این خرافه را این‌ها درست کردند که خرافه‌ترین خرافه‌هایی است که در کل تاریخ زیانات باطله و عقاید باطله است که در عقاید مسیحیت جمع شده است، و متأسفانه در روایات اسلام هم این مطالب هست. در عقاید اسلامی این مطالب هست که باید بعداً بحث کنیم.

«و افتقار العالم إلى فادٍ كريمٍ يخلصهم من الخطيئة و نتائجها» نتایجش عذاب است «و ما عجب إذ إخطأ إبراهيم و موسى و داود و سليمان» ملاحظه می‌فرمایید، انبیائی اولوالعزم مانند ابراهیم و موسی، انبیائی تالی تلو اولوالعزم مثل داود و سلیمان با چند نقطه که ذکر کرده و ما ذکر نکرده‌ایم، می‌گوید عجب نیست که این‌ها خطا کنند، بعد چه می‌گوید؟ حالا بعد خواهیم خواند.

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. مائده، آیه ۷۳.

می‌گوید عیسی وقتی که تسلیم دار شد و به وسیله دار ملعون شد، روزه پنج‌شنبه بود، روز پنج‌شنبه مستقیم دار الأموات به رفت، بعد روز یکشنبه از دار الأموات بیرون آمد، فلذا روز یکشنبه را عید می‌گیرند، روز یکشنبه از دار الأموات بیرون آمد مستقیم به جهنم رفت که انبیاء را از جهنم بیرون بیاورد. انبیاء گناه کردند، مستقیم به جهنم رفت به دو جهت: یکی اینکه انبیاء را از جهنم بیرون بیاورد؛ چون تا حالا در جهنم بودند، چون گناه کردند به حساب تورات.

دوم اینکه بعداً هر کسی هر گناهی بکند، به شرط مسیحی بودن البته. مسیحی هر غلطی بکند، هر گناهی بکند، فقط عقیده به صلیب و تثلیث داشته باشد کافی است. تمام عذاب‌هایی که جسم بشر گناهکار باید ببیند، مسیح به جای همه گرفت، بنابراین همه آزاد هستند. و لذا یهودی‌ها این قدر آزاد نیستند مسیحی‌ها آزاد هستند. مگر یهودی‌های اسرائیلی که مطلب دیگری است. ولی یهودی نماز دارد، چه دارد چه دارد، چه دارد، یهودی‌های درست. اما مسیحی‌ها بخواهند درست هم باشند این طور است. زنا و لواط در میان مسیحیت رسمی شده، قانونی شده است. زنا و لواط و عرق و زهرماری را می‌خورند و انجام می‌دهند و این‌ها روز یکشنبه به کلیسا می‌روند، و بهشت را می‌خرند و جهنم را هم می‌فروشند، خیلی ساده. البته آن هم لازم نیست برای اینکه مسیح این کار را کرده به عقیده این‌ها. این‌ها اشارتی است که عرض می‌کنم بعداً وارد می‌شوم.

«المناظر» المناظر که نویسنده این کتاب باشد و ما داریم در جواب این حرف با این‌ها صحبت می‌کنیم. «اول ما نستنکر من هذه المقالة الجمعية المرسلین ملازمة النفس للانسان» این ادعا را دارید که نفس ملازم انسان است. کدام نفس را می‌گویید؟ نفس عصیان را می‌گویید یا نفس امکان را می‌گویید؟ نفس امکان است بسم الله، ولكن نفس خدا نبودن و ممکن الوجود بودن ملازم با نفس عصیان است؟ این از کجا است؟

این‌ها می‌گویند چون آدم اول عصیان کرد پس فرزندان او ذاتی العصیان هستند. می‌گوییم اولاً آدم اول عصیانی کرد عصیان کوچک بود، ذاتی هم نبود اختیاری بود، وانگهی اگر آدم اول هم اختیاری نبود و چه بود، به فرزندان آدم چه کار دارد؟ اگر

یک پدری یک گناهی کرد، ولو معاذ الله اگر ابولهب بود، حتماً باید بچه اش هم ابولهب بشود؟ خیر «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ»^۱.

امام رضا (ع) دو فرزند داشت. یکی امام نهم شد و یکی هم عرق خور بود. جناب نوح اولین پیغمبر اولوالعزم بود. پسر صلبی او کافر و مشرک بود. این ذاتی العصیان را شما از کجا می آورید؟ تمام این مقدمات را می چینند برای اینکه مسیح را بالا ببرند، که بعد می خوانیم، حتی در نص انجیل دارد. یادم است در کیفون این بحث را می کردم. کیفون لبنان که یک فاتحه گرفته بودند برای یک نفر مسلمان، مسیحی می - آید، یهودی می آید، دروزی می آید، سنی می آید، چه می آید، همه می آیند. از من خواستند شما صحبت کنید. گفتم ما برای احترام به مقام قدسی مسیح (ع) که اینجا مسیحین هم تشریف دارند، باید این افتراء را از مسیح (ع) دور کنیم.

در انجیل این نص را دارد: «كل الذين جاؤوا من قبلي كلهم سراق و لصوص و أنا باب الخراف» این در انجیل است. همه انبیاء که قبلاً آمدند همه دزدند و لصوصند، چرا؟ «و أنا باب الخراف» برای اینکه من فداکاری کردم. من جهنم را به خودم خریدم که همه اینها نجات پیدا کنند. بعد که بحث تمام شد دیدم صاحب مجلس گفت: آقا، این صحبتها چه بود؟ گفتم تا آخر عمرت شما ساکت شو، ما دعوت نشدیم که طبق میل شما حرف بزنیم. می خواستیم به مسیحیها بگوییم مسیح بزرگوار شما که نزد ما خیلی بزرگوار است، نزد شما این است که این مثل لاتهای چاله میدان می - ایستد، همه اش می گوید نفس کش، فحش می دهد، به لاتها فحش می دهد.

مسیح پیغمبر بزرگوار چطور می گوید «كل الذين جاؤوا من قبلي كلهم سراق و لصوص و أنا باب الخراف»؟ این را بعداً عرض می کنیم. ما اینجا به آنها می گوییم: «اول ما نستنكر من هذه المقالة لجمعية المرسلين ملازمة النفس للانسان، حيث النفس لو كان هو الإمكان و الحدود؟ فلا كلام لنا فيه هنا إلا أنه لا صلة له بلزوم العصيان» اگر این نفس باشد این طور است.

«و إن كان هو العصيان» انسان نفس دارد، یعنی نفس عصیان، نفس امکان عصیان یا ذاتی العصیان «و إن كان هو العصيان فما هي الملازمة بينه و بين الإنسان» چرا؟ مگر می شود که خدا انسان را خلق کرده، و لازمه ذاتی انسان عصیان است، و خدا انسان را از عصیان نهی کند؟ که این مناقضه با تشریح و تکوین است. تکوین کرده

۱. انعام، آیه ۹۵.

مثل اینکه خدا یک آجر خلق کرده و بعد بگوید: آجر نماز بخوان. نمی‌شود، انسان خلق کرده و انسان را ذاتی العصیان خلق کرده، چون ذاتی از خدا می‌آید دیگر؟ انسان را خلق کرده و انسان را ذاتی العصیان خلق کرده و می‌گوید: انسان، اطاعت کن، انسان تبعیت از شیطان نکن. این نهی که تشریحی است با این تکوین که ایجابی است با هم تناقض دارند.

«فهل إنَّ الانسان مسيِّرٌ في العصيان؟» مسیّر به معنای مجبور است. «فهل إنَّ الانسان مسيِّرٌ في العصيان بحيث لا يتمكّن أن يتركه إطلاقاً، إذأ فلا عصيان» اگر مجبور است، پس عصیانی نیست، اگر انسان مجبور است در گناه یا مجبور است در طاعت، نه طاعت طاعت است نه عصیان عصیان؛ چون عصیان در جایی است که به اختیار انسان کاری را انجام دهد. «حيث الجبر رافعٌ للتكليف إطلاقاً و بعدئذٍ فماذا يفيد فاد الكريم حين ذاك؟» اگر ذاتی العصیان است ذاتی که از بین نمی‌رود، سوم که ندارد. اگر ذاتی العصیان نیست که شما چه می‌گویید حتماً باید عصیان کند؟ اگر ذاتی العصیان هست اولاً و ثانیاً و ثالثاً؛ اولاً این مجبور است، و ثانیاً اگر مجبور است عصیان نیست، و ثالثاً حالا عصیان کرده است و فرض کنید هر چه، این منتقل به ذریه‌اش به عنوان اجبار نمی‌شود.

«فهل إنه يجعل الانسان معصوماً عن العصيان أن يرفع عنه التسيير الإلهي الفطري في ذلك» این را می‌خواهید بگویید؟ این فادی کریم چیست؟ این فادی کریم با آن به دار آویخته شدنش، این انسان را از گناه معصوم قرار می‌ده؟ این که نمی‌شود.

«و البديهة تعارضه» چون گناهکار زیادند «لكثرة العصيان في الانسان و لا سيما اهل الثالث لاعتقادهم نسخ شريعة الناموس» که پولس سردبیر این‌ها بود. سردبیر بود که تمام گناهان جسمی برطرف شد، و حتی پولس تهدید کرد، هر کس به شریعت عمل، عمل کند، یعنی واجبات تورات را واجب بداند و عمل کند محرمات تورات را محرم بداند و ترک کند، این اصلاً بهره‌ای از ملکوت رب ندارد. تهدید می‌کند، تهدید می‌کند نماز نخوانید، تهدید می‌کند زنا نکنید، تهدید می‌کند که چه.

«فهم احرارٌ في ما يشتهون لأن المسيح اقتداهم من لعنة الناموس ثم لو كان الفداء تعصم الانسان، فأين الملازمة الذاتية بينه و بين العصيان؟» ذاتی که از بین نمی‌رود. «أ تقديراً لذات الانسان كما بدّلوا ذات الإله» ذات خدا را تبدیل کردند به اینکه خداوند از الوهیت نزول کرد در شکم مریم، به صورت انسان درآمد. همان‌طور که خدا را تبدیل کردید، انسان را هم می‌خواهید تبدیل کنید؟ ذاتی تبدیل بشود؟

«و لكي يعيشوا في حياتهم جديدة» حیات جدیده حیات لایمان است. حیات لایمان ولی با مؤمنین مثل صوفی‌ها. عده‌ای از صوفی‌ها این‌طور هستند که می‌گویند همه‌اش به قلب می‌خورد. ظاهر مطلبی نیست.

«فهذه آية عدم الملازمة المدعى ام إن الفادی يرفع التكليف و يستأصله من نوع الانسان و يقضى على الاحكام التي أتى بها النبيون. و لكي لا يبقى موضوعٌ للتكليف فلا عصيان» یا فادی این کار را می‌کند، فادی می‌گوید اصلاً تکلیفی در کار نیست، اصلاً تکالیفی را که خدا حکم کرده من از بین بردم، حالا که از بین بردم بنابراین مبدأ نیست، یا مبدأ نیست یا منتها نیست، یا گناه نیست که تکلیف رفت، یا گناه است و جناب عیسی این گناه را ازاله می‌کند با این صلیب خودش.

«فهذه خرافة يزيّفه العقل و الدين كما فصلنا القول فيه عند البحث عن الصليب و سرّ الفداء، ثم اخيراً إننا نجد الإختيار من انفسنا في أعمالنا» اینکه شکی نیست «فلا نجد في أنفسنا ضرورةً ترجعنا الى العصيان، أجل إننا لا ننكر أن الشهوات النفسية تدع الانسان إلى الفجور» قبول است، ولی دعوت، دعوت ضروری نیست، می‌تواند انسان ترک کند.

«و لكن العقل و هو سفيرٌ الهیّ من داخل، قادر على كسر شهوات النفس و تحدیدها بحدود العقل و الشرع» این اختیار را ما داریم «و لا سيما اذا كان ممتازاً بخيرة الربّ باصطفائه و تسديده و عصمته» مثل آدم و سایر نبیین از زمان رسالت، قبلش مطلبی است که فرق دارد.

«و إذ ذاك فلا يقترف صاحبه ذنباً» در حالی که خدا معصومش کرده «و يستحيل ذلك منه استحالةً بالإختيار» مثل ملائکه، هرگز ممکن نیست ملائکه گناه کنند؛ اما به اختیار است. البته اینجا بحثی است که بعداً صحبت می‌کنیم.

«و الله سبحانه و تعالى اعزّ و أعدل من أن يأتين على خلقه من لا يؤمن شرّه و ضرّه» نمی‌شود، این برخلاف امکان اشرف است و برخلاف عدالت است، و برخلاف علم و رحمت الهی است که خداوند امین خود قرار بدهد به عنوان رسالت، بر بندگان گمراهش، کسی که خودش خیانتکار است. یا کسی که خودش حداقل قصور می‌کند.

«فسترعى على عباده من هو مثلهم فى الضلالة و الفجور» بلکه بدتر، هیچ مؤمنی نمی‌آید بت بپرستد. «فهل إن الرب تبارك و تعالى يعجز عن اصطفاء الأخيار الأبرار من عباده الذين ليس للشيطان عليهم سلطان» نمی‌تواند؟ «ولكى يكون حججاً على

خلقه بأعمالهم الصالحة كما هم حجج عليهم بأقوالهم و ما يوحى إليهم، فتمّ حجة الله على عباده من شقّ الجهاد».

اگر عبارت فرقی با تفسیر دارد؛ چون این کتاب در حدود سی سال قبل نوشته شده است، البته تفسیر قوی‌تر است و شما می‌دانید.

«ام إنّ قدرته تعالی محصورةً فی خلافة الفداء الصلیبی» خدا اصلاً نمی‌تواند بندگان را ببخشد مگر اینکه خودکشی کند یا فرزندش را بکشد. این چه خدایی است؟ هر کسی بخواهد یک گناهکاری را ببخشد می‌گوید بخشیدم. تمام شد دیگر. انتحار کند، خودش را بکشد تا او بخشیده بشود؟ بچه‌اش را ذبح کند تا بخشیده شود. این چه خدای عاجزی است؟

«ام إنّ قدرته تعالی محصورةً فی خرافة الفداء الصلیبی فهو إذ ذاک عاجزٌ عن استصلاح عباده» نمی‌تواند آن‌ها درست کند، نه در جنبه سلبی و نه در جنبه ایجابی. در جنبه سلبی که گناهکار هستند، توبه کنند و خدا ببخشد. در جنبه ایجابی که آن‌ها را معصوم کند عصمتاً بالاختیار که گناه نکنند.

«ألا بلعن المسيح الذی هو عبارة أخرى عن لعن نفسه». مگر شما نمی‌گویید مسیح خداست و خدا مسیح است؟ پس مسیح ما را از لعنت شریعت فدیّه گشته است که به جای ما مورد لعنت شد، یعنی معاذ الله خدا خودش را لعنت کرد که لعنت از بندگان برطرف گردد.

«و القضاء على أحكامه كلا ثم كلا. فكما أن العقل يرشدنا بدليل اللطف ان الله تعالی أرسل رسلاً لكي يدعوا الناس الى الهدى و يصدوهم عن الرداء، فيكونوا حججاً بالغةً منه عليهم، كذلك يدلّنا إلى لزوم عصمتهم فی تلقى الوحي و تبليغه و فی اقوالهم و أعمالهم على سواء» قول بر عمل، عمل بر قول رجحان ندارد، بلکه حجت هستند در هر سه بعد.

«فلو ان الله تعالی ارسل رسلاً هم أنفسهم يقترفون الآثام» «أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»^۱ اینکه بدتر مسخره است، «أ فَلَا تَعْقِلُونَ»

«فلو ان الله تعالی ارسل رسلاً هم أنفسهم يقترفون الآثام كان ذلك أدعى للناس إلى الفجور» اگر همین‌طور آن‌ها را رها کند فجور کنند که این بد است، اما اگر نمایندگان بفرستد که این‌ها را دعوت به حق کنند و نهی از فجور کنند، ولی خود

۱. بقره، آیه ۴۴.

حق را ترک کنند و به فجور عمل کنند، این بیشتر مردم را به فجور سوق می‌دهد. اگر یک عرق‌خوری در عرق‌خانه عرق می‌خورد، کسی هم نیست، عرق می‌خورد، اما اگر معاذ الله یک عالم ربانی به آنجا رفت، خورد و خورد و خورد، گفت نخور، می‌گوید: بیشتر از این می‌خواهد بشود؟ به جای یک شیشه دو شیشه می‌خورد.

«ففاعل المنکر لیس له أن ینهی عن المنکر لأن ذلك یشدّ أزر العاصین» این پشت این‌ها را قوی می‌کند. «فیزیدهم قوّة و حجةً فی ما هم یقترون زیادة علی ما تدعوهم الیه أهواهم هواء علی هواء» هوای خودشان، این هم می‌گوید: او که انجام داد من به طریق اولی انجام می‌دهم، طوری نیست.

«لذلك إن القرآن مع تئاکیده القیمة فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر مع ذلك ینهی تارک المعروف أن یأمروا به، فینهی فاعلی المنکر أن ینهوا عنه؛ لأنه فساد علی فساد سخریة بأحكام الله تعالی و كما یقول: «أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِیْرِ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» بقره آیه ۴۴، «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» سوره ۶۱ آیه ۲ و ۳. البته این فتوا مخالف با نوع فتاواست که می‌فرمایند: در باب امر به معروف شرط نیست که شخص آمر، خود به معروف عمل کند، و در باب نهی از منکر شرط وجوب نهی از منکر این نیست که خود ناهی منکر را ترک کند. البته اینجا اختلاف است بین دو فتوا، فتوای خدا و فتوای عده‌ای از بندگان.

- بازخواست این‌ها، به خاطر این است که ترک کردند، نه به خاطر اینکه امر به معروف نمی‌کنند.

- نخیر، به خاطر جمع است. این جمع محذور است. اگر کسی فرض کنید که نهی از منکر نمی‌کند، خودش هم منکر انجام می‌دهد، اما نهی از منکر نمی‌کند. یک عذاب دارد ولیکن همین کسی که دارد قَلْبِ قَلْبِ عَرَقِ می‌خورد معاذ الله، به کسی هم که دارد می‌خورد می‌گوید نخور، مسخره است. عذاب این دوبله است، این نهی از منکر اصلاً حرام است، حرام است، و بالاتر از نهی نکردن از منکر است. این بحثی است در باب امر به معروف و نهی از منکر مفصل گذشت، شما به تبصرة الفقهاء مراجعه بفرمایید. آنجا مفصل بحث شده است.

- آن یک واجب برای خودش است، امر به معروف و نهی از منکر واجبی جدا است.

- این جا حرام است دیگر، این جایی که شخصی تارک الصلاة است، و شما می‌دانید، بعد به یک کسی که در کنارش هست بگوید نماز بخوان، می‌گوید چرا تو نمی‌خوانی؟ می‌گوید نه، تو بخوان.

- شاید او اصلاً نداند.

- اگر نداند که بحث نداریم، آن چیزی که می‌داند بحث داریم.

- پس یک بخش آن را شما قبول می‌کنید که وقتی آن شخص نمی‌داند که این شخص تارک الصلاة است یا نیست.

- آنجا وجوب آن را قبول نمی‌کنم. چون اینجا سه بخش است. این بحث موضوعی است که در باب امر به معروف و نهی از منکر آن چیزی که اختلاف حتمی هست همین است که آقایان چهار شرط از برای وجوب امر و نهی، یا جواز امر و نهی قرار داده‌اند، این جزء آن‌ها نیست. بعضی از شرط‌ها را گفته‌اند هست، در حالی که نیست، مثلاً جواز تأثیر شرط نیست. بعضی شرط‌ها را گفته‌اند شرط نیست، قرآن می‌گوید شرط هست مثل همین که «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ».

«هذا و قد يعدّ مخالفة الناهي فيما ينهي عنه إفساداً» اصلاً نهی می‌کند، ولی خودش آن منهی را عمل می‌کند، می‌گوید این اصلاً افساد است، اگر نهی نمی‌کرد افساد نمی‌کرد، خودش در فساد بود، ولی اگر این نهی کند چیزی را که خودش مقترف است، این در حقیقت افساد است یعنی «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»!

«كما يحكي عن شعيب النبي (ع) مخاطباً قومه «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ» «مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ» محرمات، من نمی‌خواهم مخالفت کنم با آنچه را شما نهی می‌کنید، که من هم آن حرام را عمل کنم. بعد می‌گوید: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» مقابل اصلاح چیست؟ افساد است. من اراده اصلاح دارم، خودم ترک می‌کنم محرماتی را، و شما نهی می‌کنم، ولكن آن جهت دوم نیست که «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» سوره هود آیه ۸۸.

- یعنی اگر به این شکل باشد. مثلاً آدم به بچه‌اش می‌گوید: من درس نخواندم، شما بخوانید که خوشبخت بشوید.

- آنکه اصلاً از باب نهی از منکر خارج است، پس اصلاً از دور خارج است. ما در باب مکلفین داریم بحث می‌کنیم، آن هم در جهت خاصه است.
- ممکن است در مورد گناه هم بگویند من ضعیف هستم این کار را نکرده‌ام. ولی شما این کار را نکن.
- همین دیگر.
- این تمسخر نیست.
- نشد، صحبت تمسخر نیست، فقط یا تمسخر است یا اگر تمسخر نباشد اصلاً این نهی [...] نهی